



# ادعا پارسای

نگاهی به زندگی شهید حسن طهرانی مقدم

سید حبیب نظاری

رشته صنایع دریافت کرد. طبیعتاً خورشید پیروزی نزدیک تر می شد، حسن به تلاش و همت خود برای یاری انقلاب می افزود. با دوستانش با استفاده از سهرای لوله آب، نارنجک های دستی می ساختند و خودروهای نظامی را هدف قرار می دادند. وارد سپاه شد؛ از نخستین روزهای شکل گیری این نهاد. و جنگ که از راه رسید، او با همان لبخند همیشگی و رضایت قلبی خود به پیشواز روزهای زخم و خطر رفت و در امتداد خط سرخ شهادت گام نهاد. واحد توپخانه را در سپاه بنیان گذاری کرد و نخستین فرمانده توپخانه سپاه شد. و بعد از آن هم خستگی ناپذیر و راست قامت مسئولیت یگان موشکی سپاه را برعهده گرفت. در سال ۱۳۶۰ طرح سامان دهی آتش پشتیبانی را به صورت مداوم به حسن باقری سپرد. در آبان همان سال مأموریت راه اندازی و سازمان دهی فرماندهی موشکی زمین به زمین سپاه به او محول شد. کارهای تحقیقاتی مربوط به ساخت موشک «شهاب ۳» را او انجام داد و مسئولیت های موشکی بسیاری را پذیرفت.

در محله سرچشمه تهران، روز ۶ آبان ۱۳۳۸، لبخندی به دنیا آمد که تا آخرین دقایق زندگی لبخند ماند. لبخند ادامه لبخندهایی بود که مثل غنچه هایی شکفتند، زندگی را معطر کردند و تا همیشه جاودان ماندند. و چه عطری خواهد داشت لبخندی که در کودکی همراه دو برادر خود، محمد و علی، مسجد محله، مسجد حضرت زینب کبری (س) را خانه دوم خود می دانست. در خانه خانواده ای مهربان و متدین و در مسجد امام جماعت مسجد، آیت الله سیدعلی لواسانی باغبانان این شکوفه ها بودند. مسجد محله امیر کبیر پر بود از عطر شکوفه هایی مانند آن ها که آموزش های اسلامی و احکام دین را در آن مسجد فرا می گرفتند، و گروه سرودی که در آنجا تشکیل داده بودند، بعدها هسته اولیه گروه سرودی شد که روز ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ در فرودگاه مهرآباد، نوای پیروزی ایران اسلامی را به گوش جهانیان رساندند. بعدها حسن در رشته «صنایع و برش قطعات صنعتی» در دوره فوق دیپلم درس خواند و در دوره لیسانس مهندسی خود را در



# وریا

## می خواهیم متفاوت باشیم

توی کتابخانهٔ مدرسه به دنبال کتاب داستانی واضح و عمیق، خاص و منحصر به فرد، دارای زبان روان و نثر خوب بودم؛ داستانی که از کلیشه‌های روزمره بیرون آمده و کشفی از واقعیت زندگی نوجوان قرن بیستم داشته باشد.

مرا آنچه هستم ببیند: عاقل، دانا و عالم به داده‌های فراوان امروزی. و به القائات گذشتگان در مغزم اصرار نداشته باشد. زندگی نوجوان هم سن و سال خودم باشد؛ با تمام داشته‌ها و کاستی‌ها. نه آنچه که باید باشد. نه آنچه پدر و مادرش می‌خواهند، بلکه آنچه درست هست، باشد.

خلاصه راه درست را، به دور از هر نوع جوژدگی، نشان دهد.

**کتاب وریا، نوشتهٔ سیده زهرا محمدی، انتشارات آرما، چاپ ۱۴۰۱ را پیدا کردم.**

این کتاب که زندگی یک نوجوان قرن ۱۴ هجری شمسی را روایت می‌کند، کمک کرد با تمام فراز و نشیب‌ها تا مسیر درست را انتخاب کنم.

دوستان عزیزم، در وبگاه:

[www.samanketabroshdmag.ir](http://www.samanketabroshdmag.ir) می‌توانید

فهرست کتاب‌های مناسب آموزشی و تربیتی دارای «نشان رشد وزارت آموزش و پرورش» را ببینید و آن کتاب‌ها را به دوستانتان معرفی کنید. می‌توانید از این معرفی کتابتان فیلم هم بگیرید. ما فیلم‌های زیبای ارسالی شما را در برنامهٔ شاد، کانال مجلهٔ رشد، به نشانی:

[@ROSHD\\_NOJAVAN](https://www.roskd_mag.com/@ROSHD_NOJAVAN) قرار می‌دهیم تا همهٔ فرزندان ایران بتوانند آن را مشاهده کنند. فیلم‌های خود را به نشانی زیر بفرستید:

[www.roskd\\_mag.com/u/391](http://www.roskd_mag.com/u/391)

منتظران هستیم!

جنگ تحمیلی که تمام شد، حسن طهرانی مقدم وارد حوزهٔ تحقیقات و توسعهٔ فعالیت‌های موشکی در سپاه شد و مسئولیت ریاست سازمان جهاد خودکفایی سپاه را نیز برعهده گرفت. او به‌حق به عنوان پدر موشکی ایران شناخته شده است.

شهید طهرانی مقدم هدفی جز نابودی اسرائیل و گسترش دین مبین اسلام در سراسر جهان نداشت و گفته بود که اگر شهید شدم روی قبرم بنویسید: «اینجا مدفن کسی است که می‌خواست اسرائیل را نابود کند.»

برادر او، علی، در سوسنگرد سینه‌سرخ شد و با فوج سینه‌سرخان راه آسمان را در پیش گرفت. و او با همان لبخند چشم به رد بال او دوخت که در افق محو می‌شد و او را به آرزویش می‌رساند. لبخند اما این بار لبخند حسرت بود؛ حسرت جاماندن.

پرواز برادری که از کودکی همراه و یاور و انیس و مونس او بود هم نتوانست او را بشکند و شکوفهٔ لبخند را بر چهره‌اش بخشکاند، بلکه مصمم‌تر از پیش، و با همتی فراتر از قبل و با تکیه بر خداوند متعال، تجربهٔ سال‌ها مقاومت در جبهه‌ها را با علم و دانش در آمیخت و پیش رفت. او به وسعت آسمان می‌اندیشید. موشک می‌ساخت، اما نه موشک معمولی. اراده‌ای آهنین می‌ساخت و خودباوری را در جان میهن عزیز می‌دمید. چتر می‌ساخت برای امنیت این وسعت زخم‌خورده؛ با لبخندی که هنوز و همیشه بر لب داشت.

روز ۲۱ آبان ۱۳۹۰ درهای آسمان برای لبخند همیشگی باز شد. انگار علی برادرش از دوردست آسمان‌ها او را صدا می‌زد. صدای انفجار مهیبی تهران و شهرهای اطراف را لرزاند. صدا در همهٔ یاران شهیدش محو شد. حسرت بال‌هایش را تکاند و مثل سینه‌سرخ‌ی به دوردست آسمان کوچید؛ با همان لبخند همیشگی‌اش.

انفجاری در حوالی ملارد در زاغهٔ مهمات «پادگان شهید مدرس»، حسن طهرانی مقدم و چندتن از یاران پاسدارش را به آرزوی خود، شهادت، رساند و بعد از شهادت بود که شناخته شد و از گمنامی درآمد.

بخشی از پیام مقام معظم رهبری به مناسبت شهادت شهید حسن طهرانی مقدم:

«بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

حادثهٔ خونین در یکی از مراکز پشتیبانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که به شهادت جمعی از عناصر ممتاز آن سازمان و در پیشاپیش آنان، سردار عالی‌قدر، دانشمند برجسته و پارسای بی‌ادعا، سردار حسن طهرانی مقدم انجامید، واقعیتی تلخ و اندوهبار بود.

آن جان‌برکفان نستوه با سینهٔ گشاده و عزم راسخ همواره به پیشباز خطر شتافته و در دوران دفاع مقدس و پس از آن، هرگز احساس خستگی به خود راه ندادند. شهادت، بی‌شک برترین آرزوی آنان بود ...»